

خداوند از جایی که گمان نمی‌کنیم ما را مورد امتحان قرار می‌دهد

خداوند برای امتحان فرشته‌ها و ابلیس، انسان را بر سر راه آنها قرار داد. در حالی که انسان از نظر ظاهری پایین‌تر از آنها بود، ولی از نظر محتوا فوق‌العاده بالا بود. ابلیس به محتوای برتر انسان توجه نکرد و از همین راه در امتحان الهی رد و از درگاه الهی رانده شد.

اما فرشته‌ها در مقابل محتوای آدم تسلیم امر خدا شدند و به او سجده کردند. یعنی فهمیدند و حق همین است که باید سجده کنند و در مقابل انسان فروتنی کنند. اما ابلیس به ساختار ظاهری خودش توجه داشت که قویتر از انسان است و به آن باطن توجه نکرد و در مقابل خداوند مقاومت کرد و خداوند به خاطر این تکبر، او را از درگاه خودش راند.

فرمایشات حضرت علی علیه‌السلام در خطبه قاصعه خیلی لطیف است، ما هم باید با دقت و لطافت به آن توجه

کنیم. حضرت می‌فرماید: اگر خدا می‌خواست، می‌توانست آدم را با هیبتی بیافریند که به محض اینکه چشم شیطان

و ابلیس و فرشته‌ها به او می‌خورد، خود به خود تحت تأثیر قرار بگیرند و سجده کنند. ولی خداوند اساساً هیچ

وقت این کار را نمی‌کند و دقیقاً امتحان را از آنجایی می‌گیرد که ما به آن توجه نداریم. یعنی امتحان فرشته‌ها و

ابلیس از جایی شروع کرد که هم فرشته‌ها برایشان سؤال ایجاد شد و هم ابلیس. گفتند مگر می‌شود یک موجود

زمینی خاکی از ما برتر باشد؟ فرشته‌ها با عقل این قضیه را تحلیل کردند و گفتند ما کاری نداریم که این کیست،

خدا یعنی بینهایت، خالق کل شیء، حکیم مطلق، علیم مطلق دارد به ما دستور می‌دهد، ما هم سجده می‌کنیم. اما

ابلیس این کار را نکرد و گرفتار همان شخصیت توهمی خودش بود و عقلش را به کار نیانداخت. گفت: این کیست

که من به او سجده کنم؟ کاری نداشت که خدا به او دستور می‌دهد. امتحاناتی که در زندگی بر سر راه ما قرار

می‌گیرند، دقیقاً همین‌گونه اند. خداوند می‌خواهد با داستان آدم و ابلیس ماجرای انسانیت را به ما بفهماند. هنوز

هم همین دستور خدا به سجده در مقابل حقیقت انسانی در وجود همه ما ادامه دارد. تکبرهای شیطان‌گونه ما هم

ادامه دارد. این یک داستان تاریخی نیست که بگوییم یک زمانی اتفاق افتاد و تمام شد، بلکه این داستان الان هم

جریان دارد. این داستان خلقت و داستان تکوین همیشه استمرار دارد.

این امر همیشه هست، عده‌ای سجده می‌کنند و عده‌ای تکبر می‌کنند. بعد فرشته‌ای ما همیشه به ما می‌گوید: سجده کن و در مقابل خدا فروتن باش. اما بعد ابلیسی و شیطانی ما همیشه به ما می‌گوید: در مقابل خدا و دستورات خدا مقاومت کن و زیر بار نرو و با توجیهاات مختلف، از امر خدا فرار کن.

انسان با چیزهایی که به اصل و باطن آنها جاهل است، امتحان می‌شود

خداوند سبحان دستوراتی می‌دهد که فلسفه و باطن این دستورات برای بندگان نامفهوم است و با این دستورات بندگان خود را می‌آزماید.

حضرت در فراز بعدی خطبه ادامه می‌دهند: «وَلَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطَفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاءُوهُ، وَيَبْهَرُ الْعُقُولَ رَوَاؤُهُ، وَ طِيبٍ يَأْخُذُ الْأَنْفَاسَ عَرْفُهُ، لَفَعَلَ، وَ لَوْ فَعَلَ لَظَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً، وَ لَخَفَّتِ الْبُلُوبُ فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ = اگر خدای تعالی می‌خواست آدم را از نوری بیافریند که پرتوش دیده‌ها را خیره سازد و زیباییش بر خردها چیره شود و بوی خوشش دماغ جانها را معطر سازد، می‌توانست. اما اگر چنین کرده بود، گردن همگان در برابر او به خضوع خم می‌گردید و کار آزمایش بر ملائکه هم آسان می‌شد». ولی آدم را از یک گل بدبو درست کرد تا ببیند ما درگیر ظاهر هستیم یا به باطن توجه می‌کنیم».

در زندگی ما زیاد اتفاق افتاده که با گل‌های بدبو روبه‌رو می‌شویم. وقتی بو می‌کشیم شامه ما به ما می‌گوید: آیا من در مقابل این بدبو کوتاه بیایم؟ آیا باید حرف این را گوش بکنم؟ عقل حکم می‌کند که وقتی خدا می‌گوید من به تو امر می‌کنم، به بد بویی ظاهر، کاری نداشته باش. من دارم به تو دستور می‌دهم. اینجا، محل امتحان همه انسانهاست، جایی که خوش‌مان نمی‌آید و به ما بر می‌خورد و دوست نداریم و خوشمان نمی‌آید، درست همان جایی است که امتحان می‌شویم. در زندگی ما هزاران صحنه پیش می‌آید که خداوند به ما می‌گوید، سجده کنید، کوتاه بیایید، فروتنی کنید؛ می‌فرماید خودت را عقب بکش، حرف نزن، اعتراض نکن، غر نزن، قبول کن، بپذیر تا رشد کنی و بالا بیایی؛ بپذیر تا مثل من رب بشوی؛ ولی ما در مقابل امر خدا مقاومت می‌کنیم. چون مثل شیطان گرفتار توهم می‌شویم، به جای این‌که عقلمان را به کار بیاندازیم، واهمه ما بر عقل ما مسلط می‌شود و عقل را تعطیل می‌کند. خدا به تو می‌گوید: اطاعت کن، بپذیر، قبول کن. شیرینی اطاعت در این است که تو در عین حالی که آن باطن را نمی‌بینی و فلسفه آن را نمی‌فهمی، امر خدا را بپذیری.

من اگر بدانم آن دارویی که دکتر برای من تجویز کرده، چیست و چطوری ساخته شده و اثرات آن چیست، خوردنش خیلی هنر نیست. کمال یک مریض آگاه و فهمیده آنجاست که اصلاً نمی‌داند دکتر روی چه حسابی دارو تجویز کرده است، اما او با اعتماد به تخصص پزشک اطاعت می‌کند. خداوند تبارک و تعالی درست دست می‌گذارد روی آنجایی که تو فلسفه‌اش را نمی‌فهمی و آگاهی کامل و عمیق نداری و از همین جا مورد امتحان قرار می‌گیری. یکی از معانی که برای اخلاص گفته اند، همین است که تو اگر فلسفه هرامر خدا را بدانی و عمل کنی، به اخلاص لطمه می‌زند. باید حتی اگر فلسفه‌ی اوامر الهی را نمی‌دانی، به صرف این که امر خداست، عمل کنی. این، همان نکته‌ای است که روشنفکر نماها را به سقوط می‌کشاند. آنها می‌گویند: «تا فلسفه‌ی فلان امر دینی را ندانم، به آن عمل نمی‌کنم».

قرآن هم می‌فرماید: «وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ»^۱ = خیلی چیزهاست که شما بدتان می‌آید، ولی برای شما خوب است و بسیار چیزهایی هست که شما دوست دارید، ولی برای شما بد است». بلافاصله بعد از این آیه خداوند دلیل می‌آورد و اصل اصالت تخصص را بیان می‌کند و می‌فرماید: «وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ = خدا می‌داند و شما نمی‌دانید». پس اگر من خدا چیزی گفتم که شما فلسفه‌اش را نفهمیدید و درک درستی از آن نداشتید، دلیل نمی‌شود که از عمل به آن سرپیچی کنید.

امتحان الهی با ایجاد تضادها

ساختار وجودی انسان به گونه‌ای است که جز از طریق تقابل و تضاد، امکان تکامل ندارد. امتحانات الهی هم یکی از راه‌های تکامل است که همیشه با تضاد همراه است.

حضرت در خطبه قاصعه با کلماتی کلیدی می‌فرماید: «وَلَكِنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ - يَبْتَلِي خَلْقَهُ بَعْضُ مَا يَجْهَلُونَ أَوَّلَهُ تَمَيِّزًا بِالِاخْتِبَارِ لَهُمْ، وَ نَفِيًّا لِلِاسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ، وَ إِبْعَادًا لِلْخِيَلَاءِ مِنْهُمْ» = ولی خدای سبحان، آفریدگان خود را به بعضی چیزهایی که از اصل آن بی‌خبرند، می‌آزماید تا فرمانبرداران از نافرمانان جدا شوند و آنان را از لوٹ خودکامگی و گردنکشی پاک بدارد و تکبر و خودپسندی را از آنان دور گرداند».

^۱ - بقره/۲۱۶.

بنابراین، این آزمایش صورت می‌گیرد تا تکبرها و بزرگنمایی‌ها کنار برود. یعنی مقاومت‌های بی‌منطق و تعصب‌ها کنار برود و آنهایی که اطاعت می‌کنند، بالا بیایند و به خدا نزدیک بشوند.

این داستان «عبادت و عبودیت» است. یعنی ابلیسی که ۶ هزار سال عبارت کرده بود، به خاطر نداشتن «عبودیت» سقوط می‌کند. داستان «عبودیت» و نه «عبادت» از اینجا شروع می‌شود که شما باید تمرین کنی تا در مقابل یک سلسله از دستوراتی که قرار است تو را شبیه اصلت بکند و مثل او جاودانه بشوی، مطیع باشی. پس عبودیت یعنی اطاعت. این همان است که معصوم فرمود: العبودیة جوهره کنهه الربوبیة = عبودیت گوهری است که کنه آن ربوبیت را در خود دارد».

خداوند در سوره کهف آیه ۷ می‌فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا = ما هر چه روی زمین هست (مخصوصاً چشمک‌زن) آفریدیم تا ببینیم کدام شما بهتر عمل می‌کنید». خداوند از یک طرف جذابیت ایجاد می‌کند و از طرف دیگر می‌گوید در مقابل آن جذابیت مقاومت کنید.

شما در باشگاه ورزشی نزد استاد بزرگی که استاد جهانی است ثبت نام می‌کنید. سرمایه‌گذاری زیادی هم می‌کنید تا مثل او قهرمان جهانی بشوید. عقلت هم می‌گوید: اگر می‌خواهی شبیه این استاد که قهرمان جهان است بشوی، باید فرمولها و دستورالعمل‌هایش را مو به مو اجرا کنی و هر نوع تمرینی می‌دهد قبول کنی. هر چه استاد می‌گوید، شما باید بگویی: چشم و اطاعت کنید تا به مرور زمان، شبیه استاد شوید. اگر استاد به تو گفت: تو حیف هستی، از بقیه شاگردان یک سر و گردن بزرگتر هستی؛ شب بیا منزل ما تا دو سه تا مهارت ویژه به تو یاد بدهم. این حرف خوشحال‌کننده است یا غم‌انگیز است؟ روشن است که خوشحال‌کننده است. این که استاد بگوید: بیا با تو حرف خصوصی دارم؛ یا می‌خواهم فرمول اضافه به تو یاد بدهم، معنایش سختی نیست. درست است که این حرف استاد یعنی، من باید زحمتی بیش از شاگردان دیگر بکشم. اما عقل می‌گوید: پشت این زحمت، شبیه شدن و نزدیک شدن هست. بنابراین عقل با شیرینی، سختی‌ها را کاملاً می‌پذیرد و حتی از آن استقبال می‌کند. فقط آدم‌های تنبل و تن‌پرور و متکبر هستند که می‌خواهند کسی با آنها کاری نداشته باشد و هیچ دستوری متوجه آنها نشود. مثل شاگرد تنبلی که اصلاً نمی‌خواهد شبیه استاد شود. بی‌انگیزه و بی‌رغبت سر کلاس آمده، برای همین هم هر چه به او بگویند، درست نقطه مقابلش را انجام می‌دهد.

خداوند این آزمون را برگزار کرد تا با آن، فرمانبرداران را از نافرمانان جدا سازد. در حقیقت این خداوند نیست که به برپایی این آزمون احتیاج دارد، بلکه این ما هستیم که نیاز به آزمون و احتیاج به دین داریم. ما اگر دین را رعایت نکنیم، شبیه خدا می‌شویم و خودپسندی از ما دور می‌شود. این «خود»، آن شاگرد قوی و زرنگی است که وقتی استاد به او می‌گوید: تو امشب منزل ما بیا، چند دستورالعمل اضافه تر یادت بدهم با دو نیروی متضاد در درونش روبه‌رو می‌شود. یک نیرو می‌گوید: «اگر خانه استاد بروی، معنایش این است که باید سختی بیشتری بکشی، ول کن»، این نیروی راحت‌طلب، خود زمینی، شیطانی و حیوانی ماست. نیروی دیگر خود عقلانی و فوق عقلانی ماست که می‌گوید: «اگر خانه استاد بروی، دستورالعمل ویژه به تو یاد می‌دهد و چون عشقت این است که شبیه استاد بشوی و اوج بگیری، این تلخی برایت شیرین می‌شود».

از سرنوشتی که عاقبت، ابلیس به آن دچار شد، باید «عبرت» گرفت

در عاقبت ابلیس که ختم به عذاب و رانده شدن از درگاه الهی شد، عبرتی است بر همگان که اگر اندک عبادت و قلیل عمل خیری دارند، مراقب باشند که مبادا به آن غره شده و عاقبتی چون ابلیس در انتظارشان باشد.

حضرت خطبه را این گونه ادامه می‌دهند: «فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ، إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ، وَ جَهْدُهُ الْجَهِيدَ - وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرِي أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ سِنِي الْآخِرَةِ عَنْ كَبْرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ، فَمَنْ بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْلَمُ عَلَى اللَّهِ بِمَثَلِ مَعْصِيَتِهِ = پس، از آن معاملات که خداوند با ابلیس کرد عبرت بگیرید. آن همه اعمال نیکویش را باطل گردانید و آن همه سعی و کوشش او را (در عبادت) بی ثمر ساخت. ابلیس ۶ هزار سال خدا را عبادت کرد، حال از سالهای دنیا بود یا سالهای آخرت کس نمی‌داند؛ ولی یک ساعت تکبر ورزید. بعد از ابلیس چه کسی ممکن است که از اینگونه نافرمانیها در برابر ذات احدیت در امان ماند؟».

این فرمایش امیرالمؤمنین که: «لَا يُدْرِي أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ سِنِي الْآخِرَةِ = از سالهای دنیا بود یا سالهای آخرت کس نداند». البته خود حضرت به حقیقت امر واقف بودند که منظور سالهای آخرتی است یا دنیایی. اما ما نمی‌دانیم و برای ما معلوم نیست. وقتی پای آزمون وسط می‌آید، معلوم می‌شود که چه کسی رشد حقیقی دارد و چه کسی رشد کاذب دارد. آزمون همیشه برای این است که میزان رشد و ترقی افراد سنجیده شود.

سپس علی علیه السلام در ادامه بیان می‌کنند، ابلیس که سالها عبادت و بندگی خدا را کرده بود، بعد از ارتکاب به گناه «تکبر» و بزرگی این‌گونه عذاب شد. آیا پس از ابلیس کسی هست که این گناه را مرتکب شود و از عذاب سالم بماند؟ یعنی، شما که به اندازه شیطان تقرب ندارید، چه وضعیتی خواهید داشت؟

از بیماری «کبر و غرور» که دامنگیر شیطان بود، برحذر باشید!

به راستی که «کبر و غرور» بیماری خطرناکی است که انسان را به حضيض ذلت می‌کشاند. همان‌گونه که عبادت های ۶ هزارساله‌ی شیطان را نابود ساخت و او را گرفتار عذاب کرد.

حضرت در ادامه می‌فرماید: «فاحذروا - عباد الله - عدو الله ان يعديكم بدائه، و ان يستفزكم بندائه، و ان يجلب عليكم بخيله و رجله، فلعمرى لقد فوق لكم سهم الوعيد، و اغرق لكم بالنزع الشديد، و رماكم من مكان قريب، و قال: (رب بما اغويتني لاذنين لهم في الارض و لاغوينهم اجمعين)، قذفاً بغيب بعيد، و رجماً بظن غير مصيب = پس، ای بندگان خدا بترسید از این که دشمن خدا شیطان، شما را به بیماری خود (تکبر و خودپسندی) دچار گرداند و به ندای خود، شما را از جای برانگیزد و سواران و پیادگان خود را به سر شما فرود آورد. به جان خودم سوگند که او تیر تهدید در کمان رانده و کمانش را سخت کشیده است و از جایی نزدیک بر شما تیر می‌بارد. و گفت: «ای پروردگار من! چون مرا گمراه کردی، در روی زمین بدی‌ها را در نظرشان بیاریم و همگان را گمراه کنم.». با این سخن، تیر به تاریکی می‌افکند، تیری که هرگز به هدف نمی‌رسد. به فرموده‌ی حضرت، شیطان از نزدیکترین نقطه که همان «فکر» است، ما را هدف قرار داده و بر سر ما تیر می‌باراند.

قرآن می‌فرماید: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزِينَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»^۲ گفت پروردگارا به سبب آنکه مرا گمراه ساختی، من [هم گناهانشان را] در زمین برایشان می‌آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت. با توجه به این آیه، شیطان گناه خود را قبول ندارد و آن را به خداوند نسبت می‌دهد و می‌گوید تو من را گمراه کردی. اگر کمی دقت کنیم، ما هم این‌گونه هستیم. ما هم معصیت و تنبلی می‌کنیم و بعد نتایج بدی که می‌گیریم و شکست‌هایی که می‌خوریم، یقه خدا را می‌گیریم که ای خدا چرا باید اینطور بشود؟ می‌گوید: می‌خواهی ازدواج کنی، فرمول‌های ازدواج سالم و صحیح را یاد بگیر، بعد ازدواج کن. چه کسی می‌داند، فرمول ازدواج صحیح

۲ - حجر/۱۵.

۳ - حجر/۱۵.

چیست؟ همین که یک جایی با هم دوست شوند، یا تلفنی، چت و اینترنت، اتوبوس، خیابان، دانشگاه و یک ذره با هم انس بگیرند، کافی است؟ در حقیقت ارتباطی که تخصصی ترین ارتباط است، محصولش هم محصول تخصصی می شود؛ ولی ما به آن، توجه تخصصی نداریم. قواعد انعقاد نطفه و تقویت ژن های سلامت و زیبایی، عقل، هوش، دین و اخلاق را یاد نمی گیریم و بعد که بچه ما تولد خوبی نداشت و مریض یا فلج یا کور به دنیا آمد، می گوئیم خدایا این بچه من چه گناهی کرده که او را اینطوری کردی؟ ما اینطور یقه خدا را می گیریم. فرافکنی یکی از خصوصیات ابلیس است که جرم را خودش مرتکب می شود، اما خدا را مقصر می داند. مثلاً طرف می گوید: «خدا خواسته، قسمت بوده که ما با این ازدواج بکنیم؛ قسمت بوده بچه ما اینطوری بشود». نه، خدا عقل و شعور داده، باید عقل و شعورت را به کار بیاندازی.

شیطان گفت: پروردگارا به سبب آنکه مرا اغوا کردی، (لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ) هر چه روی زمین است من برایشان زینت می دهم و جذاب می کنم. از ترفندهای شیطان ایجاد زینت و جذابیت است. طرف می گوید: خوشم آمد. کار شیطان همین است، آنقدر گناه را برای انسان تزئین می کند تا انسان تسلیم بشود. (لَا زَيْنَ) نون تأکید ثقیله دارد، یعنی حتماً. (لام) هم اولش آورده که لام تأکید است؛ پس، می شود تأکید ثقیله. ترجمه دقیقش این است که «حتماً حتماً آنچه که روی زمین هست، برایشان زینت می دهم». (وَلَا غُوبِنَهُمْ أَجْمَعِينَ) ای خدا! بلایی که بر سر من آوردی، من هم بر سر آنها در می آورم و آنها را اغوا می کنم. ابلیس می گوید: همه را گمراه می کنم. اما یک گروه را استثنا می کند و می گوید: الا عبادک منهم المخلصین = مگر بندگان که به مقام اخلاص رسیده اند.

امتحان / شیطان / کبر

ع ل ۱۶